

# منقول و مرتجل، مترادف و مشترک

دکتر محسن ابوالقاسمی  
دانشگاه تهران



## منقول:

در منطق<sup>(۱)</sup> و علم اصول<sup>(۲)</sup> و علم بیان<sup>(۳)</sup> منقول، لفظی را گفته اند که در غیر معنی اصلی به کار رفته و در معنی غیر اصلی مشهور شده باشد و نیاز به قرینه نداشته باشد، به خلاف مجاز که در معنی غیر اصلی احتیاج به قرینه دارد. منقول مانند نماز که در اصلی به معنی تعظیم است، معنی مشهور آن در فارسی عبارت است از گفتارها و کردارهایی خاص که شریعت معین کرده است. مجاز مانند شیر که در معنی اصلی، یعنی اسد، نیاز به قرینه ندارد، اما در معنی مجازی، یعنی دلیر، نیاز به قرینه دارد. اگر کسی بگوید شیری را دیدم، شنونده معنی اصلی شیر را تصور می‌کند، اما اگر بگوید شیری را دیدم که رانندگی می‌کرد، شنونده شخصی دلیر را تصور خواهد کرد، به سبب قرینه، یعنی رانندگی می‌کرد. لفظ منقول ممکن است هم در معنی اصلی به کار رود و هم در معنی مجازی و ممکن است معنی اصلی متروک شود. لفظ فعل هم در معنی اصلی، یعنی عمل، و هم در معنی مجازی یعنی آن چه در دستور زبان به آن فعل می‌گویند، به کار می‌رود. لفظ نماز در اصل به معنی تعظیم است، امروزه تنها به معنی صلاة به

کار می‌رود.

اگر لفظی را اهل دینی از معنی اصلی به معنی مجازی نقل کنند، لفظ را منقول شرعی می‌نامند. اگر لفظی را گویندگان زبانی از معنی اصلی به معنی مجازی نقل کنند، لفظ را منقول عرفی می‌نامند، اگر لفظی را اهل علمی از معنی اصلی به معنی جدید نقل کنند، لفظ را منقول عرفی خاص یا اصطلاح می‌خوانند. لفظ منقول از نظر لغوی مجاز است، اما از نظر شرعی و عرفی و علمی حقیقت است. لفظ نماز در معنی صلاة از نظر لغوی مجاز است، اما از نظر شرعی، در معنی صلاة، حقیقت است. چرنده در اصل به معنی رونده است. به مجاز به معنی چهارپا به کار رفته است. چرنده از نظر لغوی در معنی چهارپا مجاز لغوی است، اما از نظر عرفی در معنی چهارپا حقیقت است. فعل در معنی اصطلاح دستوری از نظر لغوی مجاز است، اما از نظر دستوری حقیقت است.

به انواع سه‌گانه منقول شرعی و منقول عرفی و منقول اصطلاحی باید منقول مذهبی و منقول مکتبی را هم افزود. مقصود از منقول مذهبی و منقول مکتبی الفاظی هستند، که اهل مذاهب مختلف از یک دین و اهل فرقه‌های مختلف فلسفی و سیاسی و اجتماعی، از معنی اصلی خود برای نامیدن مفاهیم مورد نظر خود نقل می‌کنند. جزیره در اصل سرزمینی است که در میان دریا قرار گرفته است. اسماعیلیان، جهان را بر دوازده قسمت تقسیم کرده‌اند و به هر یک از آن بخشها جزیره گفته‌اند. حوزه به معنی ناحیه است، احزاب سیاسی آنرا بر کوچکترین قسمت از نشکیلات خود اطلاق کرده‌اند. در معنی مجازی جزیره را منقول مذهبی و حوزه را منقول مکتبی می‌نامیم. هر دو از نظر لغوی مجاز، اما از نظر مذهبی و مکتبی حقیقت هستند.

در تاریخ زبان فارسی دین زردشتی، دین مانوی، دین اسلام، مذهب عرفان، علوم و معارف یونانی و سامی و هندی از دوره هخامنشی تا سده‌های نخستین اسلامی، علوم و معارف و افکار سیاسی و اجتماعی و فلسفی غربی در دوران اخیر، تأسیس دولتهای مادی و هخامنشی و اشکانی و ساسانی از سببهای به وجود آمدن الفاظ منقول بوده‌اند. به علت‌های فوق حسن تعبیر را هم باید افزود.

daiwa در ایران باستان به معنی خدا بوده و بر گروهی از ارباب انواع اطلاق می‌شده است. زردشت آن ارباب انواع را خدایان دروغین معرفی کرده و از زمان رواج آراء زردشت (حدود هزار سال پیش از میلاد) daiwa به معنی دیو به کار رفته و معنی اصلی آن به فراموشی سپرده شده است.

yazata در ایران باستان به معنی ستودنی بوده است. در نوشته‌های زردشتی بر ارباب انواع اطلاق شده است. ایزد، که بازماندهٔ yazata است، در ترجمهٔ الله به کار رفته است. pantay در ایران باستان به معنی راه است. در نوشته‌های زردشتی هم به معنی راه به کار رفته و هم به معنی راه درست و راه نادرست. در شاهد نخست به معنی اصلی است و در شاهد دوم در معنی غیر اصلی:

fravakšayō... yā... apam  
srirā paθō daēsayeinti ... āaṭ  
tā nūrəm fratačinti mazdađātəm  
paiti pantəm

فروهرها... که... به آبها راههای زیبا نشان میدهند... پس آنها اکنون بر راه مزداه داده حرکت می‌کنند. (بشت ۱۳، بند ۵۳-۵۴)

aēvō pantā yō ašahe  
vīspe anyaēšəm apantəm

یکی است راه و آن [راه] راستی است، همهٔ [راههای] دیگران بی راه هستند. [بسن ۷۲، بند ۱۱].

pand، بازماندهٔ pantay، در فارسی میانه به معنی راه و نصیحت به کار رفته است. پند، بازماندهٔ pand، تنها در معنی نصیحت به کار برده شده است.

zindag در فارسی میانه زردشتی به معنی جاندار است. در نوشته‌های مانوی، علاوه بر معنی اصلی به معنی آگاه و بینا هم به کار رفته است. در فارسی هم به معنی اصلی به کار برده شده و هم به معنی مجازی. به معنی مجازی:

این سخن پایان ندارد، مصطفی  
گفت والله تا ابد ضیف تو  
زنده کرده و معتق و دربان تو  
عرضه کرد ایمان و پذیرفت آن فتی...  
هر کجا باشم به هر جا که روم  
این جهان و آن جهان بر خوان تو

(مثنوی، ج ۳، ص ۱۸) (۴)

در عشق زنده باید کز مرده هیچ ناید دانی که کیست زنده آن کو ز عشق زاید  
(دیوان کبیر، ج ۲، ص ۱۷۱) (۵)

بعثت حضرت محمد (ص) باعث شد که در زبان عربی لغاتی از رواج بیفتند، لغاتی تغییر معنی دهند و لغاتی هم ساخته گردند. مربع سهی بوده است، که رئیس قبیله پیش از

تقسیم غنیمت‌های جنگی، برای خود بر می‌داشته است. چون اسلام چنین سهمی را به رسمیت شناخت، مربع متروک گردید. صیام به معنی امساک است، در عربی اسلامی به معنی روزه کار رفته است. جاهلیة وضع گردید تا دلالت کند بر دوره پیش از بعثت.<sup>(۶)</sup> رواج اسلام در ایران سبب شد برخی از لغات از رواج بیفتند، برخی تغییر معنی دهد، برخی وضع گردند و برخی از عربی به عاریت گرفته شوند. در فارسی میانه<sup>(۲)</sup> زردشنی yazišn به معنی ستایش به کار رفته است. این واژه در فارسی اسلامی به کار نرفته است. namāz در فارسی میانه زردشتی به معنی تعظیم و عبادت بوده، در فارسی اسلامی در ترجمه صلاة به کار برده شده است. بانگ نماز وضع گردید و زکات از عربی به عاریت گرفته شد.

پیر کسی است که جوان نیست. صوفیه مراد خود را پیر گفته‌اند.

zamīg- paymāyih - زمین پیمایی، در فارسی میانه به معنی هندسه است. ابن کلمه ترجمه geometria یونانی است. در یونانی جهان makros kosmos و انسان mikros kosmos نامیده شده است. در پازند به ترتیب gēhā i guzurg: جهان بزرگ (عالم کبیر) و gēhā i kōdak: جهان کوچک (عالم صغیر) آمده است.<sup>(۷)</sup> در یونانی سیاره را planētēs نامیده‌اند که به معنی گردنده است. سیاره ترجمه planētēs است. در جامع‌الحکمتین گردنده در ترجمه سیاره به کار برده شده است.<sup>(۸)</sup> تباهی به معنی فساد است. این کلمه در علم امروز در ترجمه decay انگلیسی به کار رفته و معنی آن «تلاشی اتم‌های رادیواکتیو»<sup>(۹)</sup> است.

معنی نوده: «تل و پشته خاکستر و خرمن غله و امثال آن باشد و هر چیز که بر بالای هم ریزند».<sup>(۱۰)</sup> در علم امروز در ترجمه block انگلیسی به کار رفته به معنی «بخشی از سنگ‌های آذرین که در زیر زمین و در عمق مشخصی سرد شده است».<sup>(۱۱)</sup> xšāyaθya در ایرانی باستان به معنی سلطنتی بوده است. مادها آنرا به معنی سلطان به کار بردند. šāh، بازمانده xšāyaθxa در فارسی میانه و شاه، بازمانده šāh، در فارسی به معنی سلطان به کار رفته‌اند.

توده در نوشته‌های سیاسی در ترجمه mass انگلیسی به کار رفته به معنی «انبوهی از مردم».<sup>(۱۲)</sup> اشتراکی به معنی شریکی است. در نوشته‌های سیاسی در ترجمه communism انگلیسی به کار رفته به معنی «سهیم بودن همه مردم یک کشور در تولید و محصول».

به کاربردن روشندل به جای کور، و آزاده به جای اسیر، و درگذشت به جای مرگ، مثال هستند برای حسن تعبیر.

\*\*\*\*\*

## مرتجل:

در علم اصول<sup>(۱۲)</sup> و علم بیان<sup>(۱۳)</sup>، مرتجل، لفظی دانسته شده که میان معنی اصلی و غیراصلی آن رابطه‌ای نباشد.

بررسی واژه‌هایی که در معنی‌هایی به کار رفته، که با معنی‌های اصلی آنها هیچ ربطی ندارد، نشان می‌دهد که علت‌های زیر هستند، که سبب می‌شوند الفاظ مرتجل به وجود بیایند:

### ۱- تخفیف:

کم‌کوشی یکی از اصول زندگی آدمی است. به موجب این اصل آدمی با به کاربرد کمترین نیرو در پی بدست آوردن بیشترین سود است. ادای هزار به نیروی کمتری نیاز دارد تا ادای هزارستان، بدین سبب دستان حذف می‌گردد و هزار به جای هزارستان و به معنی آن به کار می‌رود:

صد هزاران گل شکفت و بانگ مرغی برنخاست  
عندلیبان را چه پیش آمد، هزاران را چه شد

(حافظ، ص ۲۱۶) (۱۴)

شمشیر هندوانی = هندوانی:

دو دندان میان دو لب چون نیامی

که ناگه ازو برکشی هندوانی

(منوچهری، ص ۱۰۰) (۱۵)

### ۲- تیره شدن معنی اصلی:

معنی اصلی برخی از واژه‌ها تیره می‌شود. این امر ممکن است نتیجه دورافتادن آن واژه‌ها از خانواده خود و یا بی‌خانواده شدن آنها بر اثر تحول زبان باشد. به چنین واژه‌ها ممکن

است معنی یا معنی‌هایی نسبت داده شود که با معنی اصلی آنها ربطی نداشته باشد. frāyah در زبان اوستایی صفت تفضیلی از parav است. parav به معنی زیاد است و frāyah زیادتر معنی می‌دهد. parav به فارسی میانه نرسیده، اما frāyah به صورت frih به فارسی میانه وارد شده است. قاعده‌ای که بر اساس آن frāyah از parav ساخته شده متروک گشته است. فره فارسی بازمانده frih است. frih و فره هر دو صفت تفضیلی سماعی هستند و هیچ واژه‌ای با آنها هم‌خانواده نیست. در بیت زیر فره به معنی افزون به کار رفته است:

کشوری را دو پادشه فره است

در یکی تن یکی دل از دو به است

(حدیقه، ص ۵۰۸) (۱۶)

در بیت زیر می‌توان از فره هم معنی افزون و هم معنی خوب استنباط کرد:

افسون چشم او فره برسیمش از عنبر زره

زلفش همه بند و گره جعدش همه چین و شکن

(امیر معزی، ص ۵۹۸) (۱۷)

اگر خواننده‌ای از فره در بیت بالا معنی خوب استنباط کرد و آنرا به معنی خوب به کار برد و از او هم پیروی شده فره معنی جدیدی به خود گرفته است. ایرج میرزا:

بس کن ایرج سخن از نان و زجانان می‌گوی

کار این ملک فره یا بشود یا نشود

(دیوان، ص ۷۵) (۱۸)

۳- ریشه‌تراشی:

عبارت است از توجیه نادرستی از واژه به مناسبت معنی و یا به صورت ظاهری آن. رویه در عربی به معنی نظر و تفکر در امور است و در فارسی هم به همین معنی به کار رفته است: رای گفت شنودم مثل آن کس که بی فکر و رویت خود را در دریای حیرت و ندامت افکند.

(کلیده، ص ۲۶۶) (۱۹)

امروزه رویه را، به علت شباهت با روش فارسی، به معنی روش به کار می‌برند. دست در دستور به معنی آموزش است و ربطی با دست به معنی ید ندارد. دست به معنی آموزش به معنی مسند به کار رفته است:

زهی دست وزارت از تو دستور  
چنان کز پای موسی پایه طور

(انوری، ص ۲۲۹) (۲۰)

دستور، که در اصل به معنی فقیه و دانشمند است، در گذشت زمان به معنی وزیر به کار رفته است. چون وزیر، صاحب مسند است، تصور کرده اند که معنی لغوی دستور، صاحب مسند است.

#### ۴- ترجمه تحت اللفظ:

در زبانهای بیگانه واژه‌هایی هستند که چند معنی دارند. برخی از این واژه‌ها مشترک هستند یا در آن زبانها به مناسبتی، که مربوط بدان زبانهاست، چند معنایی شده‌اند. سخن در مصراع نخست بیت زیر به معنی جان است:

نام قضا خرد کن و نام قدر سخن

یاد است این سخن ز یکی نامور مرا

(ناصر خسرو، ص ۱۱) (۲۱)

در زبان یونانی LOGOS هم معنی کلمه دارد و هم معنی روح. در زبان سریانی کلمه زیر نفوذ یونانی به معنی روح به کار رفته و کلمه عربی زیر نفوذ کلمای سریانی معنی روح به خود گرفته است و سخن زیر نفوذ کلمه عربی به معنی جان به کار رفته است.

آستانه در شاهدهای زیر به معنی زن است:  
این زن را گفت: نگ کن، چون شوی تو بیاید او را بگوی که این آستانه  
در تو سخت نیکوست. نگه دار.

(بلعمی، ص ۲۱۲) (۲۲)

ابراهیم گفت چون اسماعیل باز آید او را بگوی که من گفتم که این  
آستانه در تو ناشایسته است، این را بر کن و دیگر نشان.

(طبری، ص ۸۳۴) (۲۳)

در زبان عربی عتبه هم به معنی آستانه در است و هم به معنی زن. آستانه در، زیر نفوذ  
عتبه عربی به معنی زن به کار رفته است.

\*\*\*\*\*

## مترادف.

در منطق<sup>(۲۴)</sup> و علم اصول<sup>(۲۵)</sup>، الفاضی را مترادف دانسته‌اند که بر یک معنی دلالت می‌کنند.

برخی از زبان‌شناسان قدیم ترادف را مطلقاً اثبات و برخی آنرا مطلقاً انکار کرده‌اند. امام فخر رازی<sup>(۲۶)</sup> درباره مترادف گفته است: «هو الالفاظ المفردة الدالة علی شیء واحد، باعتبار واحد... احد المترادفين يفيد ما افاده الآخر، كالانسان والبشر».

فیروز آبادی<sup>(۲۷)</sup>، صاحب قاموس، از معتقدان به ترادف، در ترادف کتابی تألیف کرده به نام *التروض المسلوف فیما له اسمان إلى ألوف*.

ابن خالویه<sup>(۲۸)</sup> هم، که به ترادف معتقد بوده، کتابی به نام *أسماء الأسد* و کتابی دیگر به نام *أسماء الحیة* در ترادف تألیف کرده است.

تاج‌الدین سبکی<sup>(۲۹)</sup> در شرح المنهاج گفته است:

«ان کل ما یظن من المترادفات فهو من المتباينات التي تتباين بالصفات، كما فی الانسان والبشر، فان الاول موضوع له باعتبار النسیان او باعتبار انه یونس و الثاني باعتبار انه بادی البشرة».

ابو هلال عسکری<sup>(۳۰)</sup> در رد ترادف کتابی تألیف کرده به نام *الفروق اللغویة*. وی در آغاز کتاب خود گفته است:

ان الاسم كلمة تدل على معنى دلالة الاشارة و اذا اشیر الى الشیء مرة واحدة تعرف والاشارة اليه ثانية و ثالثة غیر مفیده و واضع اللغة حکیم لا یأتی فیها بما لا یفید، فان اشیر منه فی الثاني و الثالث الى خلاف ما اشیر اليه فی الاول، کان ذلك صواباً، فهذا يدل على ان کل اسمین یجریان على معنى من المعانی و عین من الاعیان فی لغة واحدة، فان کل واحد منهما یقتضی خلاف ما یقتضیه الآخر، والامکان الثاني فضلاً لا یحتاج اليه. و الى هذا ذهب المحققون من العلماء و اليه اشار المبرد فی تفسیر قوله تعالی (لکل جعلنا منکم شرعة و منهاجا). قال: فعطف شرعة على منهاج، لان الشرعة لاول الشیء و المنهاج لمعظمه و متسعه و استشهد على ذلك بقولهم شرع فلان فی کذا، اذا ابتداءه و أنهج البلی فی الثوب اذا اتسع فيه. قال ریعطف الشیء على الشیء، و ان کانا یرجعان الى شیء واحد، اذا کان فی احدهما خلاف للآخر، فاما اذا ارید بالثانی ما ارید بالاول، فعطف احدهما على الآخر خطأ لاتقول جاءنی زید و ابو عبدالله، اذا کان زید هو ابو عبدالله».



در زبان‌شناسی<sup>(۳۱)</sup> امروز ترادف تام، که عبارت باشد از استعمال کلمه‌ای، در هر مورد، به جای کلمه‌ای دیگر، بدون هیچ گونه تغییری در معنی، جز در موارد زیر ناممکن دانسته شده است:

۱- دو یا چند کلمه اصیل و دخیل:

پزشک طیب

کان معدن

نبی قرآن

ارتش قشون

سرهنگ کلنل

سرگرد مازور

۲- دو یا چند کلمه از گویش‌ها و گونه‌های مختلف یک زبان:

گوش غول

فره خورّه

گستاخ بستاخ

اندوختن الففدن

۳- دو یا چند کلمه که اصطلاح علمی و فنی و ادبی باشند:

الف - دو یا چند عالم علمی برای یک مفهوم کلمات جداگانه به کار برده باشند:

خن‌شناسی / آواشناسی

واج / واگ

صدا / صوت

همخوان / صامت

ب - دو یا چند عالم در علوم مختلف برای یک مفهوم کلمات جداگانه به کار برده باشند:

زبان‌شناسی / نحو

واج / حرف

ترادف ناقص: عبارت است از به کار بردن کلمه‌ای به جای کلمه‌ای دیگر، در موردی یا در مواردی، بدون هیچ گونه اختلافی در معنی برای این گونه ترادف در زبان فارسی مثالهای زیادی می‌توان یافت، به ویژه هنگامی که کلمه‌ای اصیل و کلمه‌ای دیگر دخیل باشد:

نرستاده‌ای جست بوزرجمهر  
 خردمند و شادان دل و خوب چهر...  
 پیامد به شهری که نزدیک بود  
 پیامد به اندیشه باریک بود  
 (شاهنامه، ج ۸، ص ۲۹۷) (۳۳)

❖ ❖ ❖ \* «کسری گفت بفرمایم تا گردنت بزنند. بزرجمهر گفت داوری که پیش او خواهم رفت، عادل است و گواه نخواهد و مکافات کند و رحمت خویش از تو دور کند. کسری چنان در خشم شد که به هیچ وقت نشده بود. گفت او را باز دارید تا بفرمایم که چه باید کرد. او را بازداشتند. چون خشم کسری بنشست گفت: دریغ باشد تباه کردن این. فرمود تا وی را در خانه‌ای کردند سخت تاریک چون گوری و به آهن گردن او را بستند و صوفی سخت در وی پوشیدند و هر روز دو قرص جو و یک کفه نمک و سبویی آب او را وظیفه کردند و مشرفان گماشت که انفاس وی می‌شمرند و بدو می‌رسانند. دو سال برین جمله بماند. روزی سخن وی نشنودند. پیش کسری بگفتند. کسری تنگدل شد و فرمود زندان بزرجمهر بگشادند و خواص و قرم او را نزدیک وی آوردند تا با وی سخن گویند، مگر او جواب دهد. وی را به روشنی آوردند، یافتندش به تن قوی و گونه بر جای. گفتند ای حکیم ترا پشمینه ای ستبر و بندگران و جایی تنگ و تاریک می‌بینیم، چه گونه است که گونه بر جای است و تن قوی تراست، سبب چیست. بزرجمهر گفت که برای خود گوارشی ساخته‌ام از شش چیز، هر روز از آن لختی بخورم تا بدین بمانده‌ام. گفتند ای حکیم اگر بینی آن معجون ما را بیاموز، تا اگر کسی را از ما و یاران ما را کاری افتد و چنین حال پیش آید، آنرا پیش داشته آید.»

(تاریخ بیهقی، ص ۳۳۵) (۳۴)

❖ ❖ ❖ \* «ولید بن ریان ... در خواب دید که هفت گاو قره بیامدند و هفت گاو لاغر را بخوردند و هفت خوشه سبز دید و هفت خوشه خشک. پس دیگر روز برخاست و روی به ندبمان خویش کرد و گفت ای شما که دانایید مرا خبر دهید از تأویل این خواب... چون همه فررماندند و ندانستند، ساقی را یاد آمد که یوسف چه گفته بود. گفت من شما را خبر آورم از تعبیر این خواب، که جوانی است که مرا و مطبخ سالار را تعبیر خواب کرده بود، همان آمد که او گفت.»

(نصص الانبیاء، ص ۱۰۹) (۳۵)

\*❖ « و هر حرب که رسول کردی فرشتگان به یاری آمدند و لیکن به هیچ حرب یاری نکردند، مگر به حرب بدر. چون کفار به هزیمت شدند، میکاییل ابوجهل را ضربتی بزد و از اسب درافکند. عبدالله بن مسعود چون ابوجهل را افتاده بدید بر سینه او نشست. ابوجهل او را گفت بر بلند جای برآمدی ای شبانک گوسفندان ما، و لیکن این تو نکردی، این آن سوار سبزپوش کرد که مرا این زخم زد».

(پیشین، ص ۴۲۵)

\*\*\*\*

## مشترک:

در منطق<sup>(۳۶)</sup> و علم اصول<sup>(۳۷)</sup> لفظی را مشترک گفته‌اند که بر چند معنی دلالت کند، بدون این که میان معنی‌ها ارتباطی باشد. الفاظ مشترک به یکی از راههای زیر به وجود می‌آیند:  
۱- از تغییر تلفظی در یا چند واژه که صورت اصلی و ریشه آنها با هم متفاوت بوده است:

- آهو: عیب → فارسی میانه: āhōg → اوستایی: āhitay.  
 آهو: غزال → اوستایی: āsu: تندرو. انیران: غیر ایرانی → فارسی میانه: anērān.  
 انیران: نام روز سی‌ام از هر ماه شمسی → فارسی میانه: anagrān.  
 به: نام میوه → فارسی میانه: bih.  
 به: خوب → فارسی میانه: wih → اوستایی: vahyah.  
 خسته: مجروح، صفت مفعولی از خستن: مجروح کردن.  
 خسته: هسنه → فارسی میانه: astag.  
 خشت: آجر نپخته → فارسی میانه: xišt → فارسی باستان و اوستایی: ištay.  
 خشت: نیزه کوچک → فارسی باستان و اوستایی: arštay.  
 دوش: کتف → فارسی میانه: dōš → اوستایی: daoš.  
 دوش: شب گذشته → فارسی میانه: dōš → اوستایی: daošā: شب.  
 شیر<sup>(۳۸)</sup>: اسد → فارسی میانه: šagr → فارسی باستان: \*šagra.  
 شیر: لبن → فارسی میانه: šīr → اوستایی: xšīra.  
 هوش: زیرکی → فارسی میانه: ōš → اوستایی: uš.

هوش: مرگ → فارسی میانه: oš → اوستایی: aoša.

۲- از هم آو بودن تصادفی واژه‌های دخیل و اصیل:

دار: خانه → عربی: دار.

دار: درخت → فارسی میانه: dār → فارسی باستان: dāru: چوب.

دوش: کتف → فارسی میانه: dōš → اوستایی: daoš.

دوش: دوش حمام → فرانسوی: douche.

موزه: جای نگهداری آثار باستانی → فرانسوی: mousée.

موزه: کفش → فارسی میانه: mōzag.

نوا: آهنگ → فارسی میانه: niwāg.

نوا: نسته خرما → عربی: نواة. ■

## یادداشتها

- ۱- خوانساری، محمد، منطق صوری، تهران ۱۳۴۶، ص ۷۲.
- سبزواری، حاج ملاهادی، شرح منظومه، تهران ۱۳۶۷ قمری، ص ۱۳، / طوسی، خواجه نصیرالدین، اساس الاقتباس، تهران، ۱۳۵۵، ص ۱۱.
- ۲- حسن بن زین الدین. معالم الاصول، چاپ محقق، تهران، ۱۳۶۴، ص ۳۳ / سیوطی، جلال الدین، المزهرة، چاپ محمد احمد جاد المولی، علی محمد البجاوی، محمد ابوالفضل ابراهیم، الجزء الاول، ص ۳۶۱.
- ۳- تفتازانی، مسعود بن عمر، المطول علی التلخیص، مطبعة احمد کامل، ۱۳۳۵ قمری، ص ۳۵۲.
- ۴- چاپ نیکلسون.
- ۵- چاپ فروزانفر.
- ۶- سیوطی، جلال الدین، پیشین، ص ۲۹۴ و پس از آن.
- 7- Bailey, H.W., Zoroastrian problems in the Ninth- Century Books, OXford 1971, p.86 seq.
- ۸- ناصر خسرو، جامع الحکمتین، چاپ هنری کرین و دکتر محمد معین، تهران ۱۳۶۳، ص ۱۵.

- ۹- فرهنگ اصطلاحات علمی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۹.
- ۱۰- برهان قاطع.
- ۱۱- فرهنگ اصطلاحات علمی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۹.
- ۱۲- سیوطی، جلال‌الدین، پیشین، ص ۳۶۸، / حسن بن زین‌الدین، پیشین، ص ۲۴ / هیچ یک از دو مؤلف، مثالی برای مرتجل ذکر نکرده‌اند.
- ۱۳- تفتازانی، پیشین، ص ۳۵۳. تفتازانی، مثالی برای مرتجل ذکر نکرده است.
- ۱۴- دیوان حافظ، چاپ محمد قزوینی و دکتر غنی.
- ۱۵- دیوان استاد منوچهری دامغانی، چاپ دکتر دبیر سیافی، تهران ۱۳۲۶.
- ۱۶- سنایی غزنوی، حدیقه الحنیقه، چاپ مدرس رضوی، تهران ۱۳۲۹.
- ۱۷- دیوان امیر معزی، چاپ عباس اقبال، تهران، ۱۳۱۸.
- ۱۸- دیوان ایرج میرزا، انتشارات کتابخانه مظفری، تهران بی تا.
- ۱۹- کلیله و دمنه، چاپ مینوی، تهران ۱۳۶۲.
- ۲۰- دیوان انوری، چاپ مدرس رضوی، تهران ۱۳۲۷.
- ۲۱- دیوان ناصر خسرو، چاپ مینوی و محقق، تهران ۱۳۵۷.
- ۲۲- تاریخ بلعمی، چاپ بهار و پروین گنابادی، تهران، ۱۳۴۱.
- ۲۳- ترجمه تفسیر طبری، چاپ یغمایی، ج ۴، تهران، ۱۳۴۱.
- ۲۴- خوانساری، پیشین، ص ۶۵، / سبزواری، پیشین، ص ۱۳، / طوسی، پیشین، ص ۹.
- ۲۵- حسن بن زین‌الدین، پیشین، ص ۳۳، / سیوطی، پیشین، ص ۳۶۸.
- ۲۶- سیوطی، پیشین، ص ۴۰۲.
- ۲۷- سیوطی، پیشین، ص ۴۰۷.
- ۲۸- سیوطی، پیشین، ص ۴۰۷.
- ۲۹- سیوطی، پیشین، ص ۴۰۳.
- ۳۰- الفروق اللغویه، چاپ ۱۳۵۳، ص ۱۱.

31- Bloomfield, language, New York 1933, p. 145, Hockett, C.F.,

A Course in Modern linguistics, New York 1967, p. 130,

Ullman, S., Semantics, Oxford 1964 p. 141, Palmer,

F.R. Semantics, Cambridge University Press, 1976, P. 59.

- ۳۲- صداناک و همصدا را تاجیکان وضع کرده‌اند (ص ۷۹ و ۹۱ لغت مختصر روسی - تاجیکی و تاجیکی - روسی ترمینهای زبان‌شناسی، دوشنبه ۱۹۷۴).  
 ۳۳- چاپ مسکو.  
 ۳۴- چاپ دکتر فیاض، تهران ۱۳۲۴.  
 ۳۵- چاپ حبیب یغمایی، تهران ۱۳۵۹.  
 ۳۶- خوانساری، پیشین، ص ۷۱، / سبزواری، پیشین، ص ۱۳، / طوسی، پیشین، ص ۹.  
 ۳۷- حسن بن زین‌الدین، پیشین، ص ۳۳، / سیوطی، پیشین، ص ۳۱۸ و پس از آن.  
 ۳۸- شیر و شیر به تلفظ فارسی امروز ایران مشترک هستند. در فارسی ادبی شیر به معنی اسد به یای مجهول و شیر به معنی لبن با یای معروف تلفظ می‌شده است.

## در حضور باد

کلماتم را

در جوی سحر می‌شویم

لحظه‌هایم را گاه علوم آسانی و مطالعات فریبگی

در روشنی باران‌ها

تا برای تو شعری بسرایم روشن.

تا که بی دغدغه

بی ابهام

سخنانم را

در حضور باد

- این سالک دشت و هامون -

با تو بی پرده بگویم

که تو را

دوست می‌دارم تا مرز جنون.

دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی